چون حرم نیست زائری هم نیست
خادمی نیست نوکری هم نیست
چون که گنبد ندارد این بقعه
پس یقیناً کبوتری هم نیست
هر که رفته بقیع میداند
خبر از قبر مادری هم نیست
دور تا د‌ور چون که دیوار است
مطمئن باش که دری هم نیست
نیمه شبها به غیر نور ماه
بخدا شمع دیگری هم نیست
در مدینه علی غریبتر است
خبر از نام حیدری هم نیست
نه حیاتی نه حوض آبی هست
ظاهراً آب آوری هم نیست
سقای دشت کربلا اباالفضل، اباالفضل
مادر چهارتا شهید رفته بود خدمت امام (ره) تو جماران، میگن از زیر چادر یه عکس درآورد گفت: این پسر بزرگم محمود شهید شده، امام هم همینجوری بهت زده داشت نگاه می کرد، میگن دست برد تو چادر یه عکس دیگه جلو امام گذاشت گفت: اینم دومین پسرم سعید اینم شهید شده، دوباره دست کرد تو چادر یه عکس گذاشت جلو امام این بچه سومم علیِ اینم شهید شد، یه مرتبه دیدن امام دستمالش درآورد گذاشت رو صورتش های های گریه کرد؛ جانم مادرای شهید که یه الگو داشتن، میدونی این مادر شهید چیکار کرد، میگن عکس ها رو جمع کرد گذاشت زیر چادرش، به امام گفت: من بچه هام دادم که شما گریه نکنید.
میومد تو آفتاب ام البنین چهارتا قبر درست میکرد، مادری که داغ دیده باشه گریه اش معلومه، گریه ی ام البنین مدینه رو پر کرده بود، اما هر کی میومد نزدیک بقیع گوش میداد، میدید فقط میگه آخ غریب حسین....عزیز دلم حسین...ای تشنه لبم حسین..... ای بی کفن حسین....آخر سر مروان اومد به ام البنین گفت:آی زن مگه تو مادر عباس نیستی، مگه تو چهار تا پسرات کربلا کشته نشدن، چرا همه اش میگی حسین، میدونی چی جواب داد؛ اینجوری نگو، آخه حسین مادر نداره، کسی نیست براش گریه کنه، شنیدم کربلا مادرش سر عباسم بغل کرده، شنیدم عباسم به آرزوش رسونده، شنیدم بچه ام لحظه ی آخر حسین صدا زده برادر حسین.....
مادر به قربون جمالت
رخ چون بدر و ابروی هلالت
شنیدم عطشان جان سپردی
گل ام البنین شیرم هلالت
شنیدم دست هایت را بریدن
شنیدم چشم نازت را دریدن
چو طفلان این سخن ها رو شنیدن
همه از هم خجالت می کشیدن